**بگو وقت خوش!**

**نویسنده : پورجوادی، نصرالله**

چند هفته پیش، یک روز بعدازظهر از اداره خارج می‏شدم، دیدم مردی میان‏سال از پشت میز نگهبانی برخاست و سلام‏علیک و احوال‏پرسی گرمی با من کرد و تا دم در مرا مشایعت کرد. فهمیدم که نگهبان جدید است و خوشحال شدم از این که می‏دیدم بالأخره امور اداری یک نگهبان خوش‏اخلاق و خوش‏برخورد استخدام کرده است. همین که از در بیرون می‏رفتم، با همان روی خوش به جای خداحافظی کردن گفت «وقت بخیر» و با این جمله اوقات مرا تلخ کرد.

جمله دعایی «وقت بخیر» چند سالی است که در دهان بعضیها افتاده و به جای سلام یا خداحافظی به یکدیگر می‏گویند. اولین بار که این جمله را شنیدم در مصاحبه‏ای رادیویی بود. مصاحبه‏گر سؤالاتی از من کرده بود و من هم به او جواب داده بودم. وقتی می‏خواست برنامه را ختم کند و به اصطلاح با شنوندگان خداحافظی کند، از همین جمله استفاده کرد و گفت «وقت‏بخیر». گفتم: این چه بود گفتید؟ گفت: منظورتان چیست؟ گفتم: ما در فارسی وقت‏بخیر نداریم. یا صبح‏بخیر می‏گوییم، یا شب‏بخیر. گفت: نه، ما دقیقا نمی‏دانیم که این برنامه را چه وقت پخش می‏کنند، گاهی هم صبح پخش می‏کنند و هم شب، و لذا ما می‏گوییم «وقت‏بخیر» تا همه اوقات را شامل شود.

از آن به بعد در من حساسیتی نسبت به این جمله پیدا شد و هرگاه از رادیو یا تلویزیون، چه در آغاز و چه در پایان برنامه‏ای، این جمله را می‏شنیدم پاک اوقاتم تلخ می‏شد. تا این که یک روز در دانشکده به یکی از مدیران صدا و سیما برخوردم و به سابقه آشنایی که با او داشتم، پس از سلام و احوالپرسی، از فرصت استفاده کردم و قضیه وقت‏بخیر را با او در میان گذاشتم. اول تعجب کرد از این که می‏دید این موضوع این‏قدر برای من اهمیت دارد، در حالی که برای او اصلاً مسئله‏ای نبود. ولی من برایش توضیح دادم. گفتم من در همه متون قدیم فارسی که خوانده‏ام دقت کرده‏ام و تاکنون در هیچ کتابی ندیده‏ام که این جمله «وقت‏بخیر» را که گویندگان و مجریان شما به کار می‏برند به کار برده باشند، و شما حق ندارید که در زبان فارسی این بدعت را بگذارید. گفت: مگر خیر بد است؟ گفتم: خیر بد نیست، اما حتما دلیلی داشته است که وقت را با این صفت وصف نکرده‏اند. من گمان می‏کنم این به دلیل معنایی است که این لفظ در زبان ما داشته است. به هرحال حکمتی داشته است. وقت به معنی حال است؛ دقیقا لحظه‏ای که اکنون در آن به سر می‏بریم، و عمر ما هم تشکیل شده است از همین لحظه‏ها، همین حال‏ها، همین اوقات. وقت لحظه گذرایی است میان گذشته و آینده، و حقیقی‏ترین چیزی است که ما از زمان درک می‏کنیم. در واقع تنها چیزی که ما از زمان در آغوش می‏گیریم همین وقت است. گذشته و آینده همه وهم است و خیال. و این وقت و حال هم آن چیزی است که عرفا و حکما ـ از جمله ابن‏سینا در کتاب اشارات و شیخ اشراق ـ گفته‏اند که از آسمان معنویت بر دل نازل می‏شود، و به عبارت دیگر لطف و عنایت حق است، و چون لطف حق است همه خیر است، که هرچه از دوست می‏رسد نیکوست. پس احتیاجی نیست که بگوئیم «وقت‏بخیر». ولی وقت، هرچند که در هرحال خیر است، همیشه یکسان نیست. گاه خوش است و گاه ناخوش. گفته‏اند که وقت احکام متفاوتی دارد؛ مانند بوقلمون است که به رنگهای مختلف ظاهر می‏شود. گاه حکم وقت شادی است و گاه غم، گاه قبض است و گاه بسط، گاه قهر است و گاه لطف و مهربانی، ولی به‏هر تقدیر همه اینها نیک است و به همین دلیل نمی‏توان برای کسی دعا یا آرزو کرد که وقتش به خیر باشد. گفت پس چه بگویند؟ گفتم: همان چیزی که همه فارسی‏زبانان گفته‏اند و می‏گویند، همان چیزی که سعدی گفته است، در مقدمه گلستان، که:

|  |  |
| --- | --- |
| در آن مدّت که ما را وقت خوش بود  | ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود  |

گفت: «آخه خوش که ...» و هنوز جمله خود را تمام نکرده بود که یکی از راه رسید و با او شروع کرد به سلام و احوالپرسی. از همان جمله ناتمامش منظورش را فهمیده بودم. خوش` و خوشی` از جمله الفاظی است که در صدا و سیما تابوست، یعنی در فهرست الفاظ مکروه یا حرام قرار دارد و استعمال آن در سازمان ممنوع است و این‏طور نیست که یک نفر، ولو این که یکی از مدیران سازمان باشد، بتواند این لفظ را از فهرست الفاظ حرام خارج کند. منظورم از فهرست سیاهه‏ای مکتوب که در ادارات سازمان بخشنامه شده باشد نیست، بلکه فهرستی است ذهنی که هر نویسنده و گوینده‏ای باید آن را در نظر داشته باشد. این فهرست در سالهای گذشته بمراتب بلندبالاتر از سالهای اخیر بوده است. به یاد داریم که چگونه نام می و باده را در فیلمهای خارجی عوض می‏کردند. از استعمال لفظ عشق و عاشقی هم راحت استفاده نمی‏کردند. لفظ ملی` هم مکروه بود، و همچنین بردن نام «ایران»، یا «میهن» یا «وطن» به تنهائی، و اگر گوینده‏ای می‏خواست یکی از این الفاظ را به‏کار برد حتما می‏بایست صفت اسلامی را هم به آن بیفزاید.

اکراه داشتن از ذکر اسم ایران` و لفظ ملی` (به تنهائی) در صدا و سیما به شدت سابق نیست، ولی با استعمال بعضی از الفاظ دیگر از جمله لفظ خوش` و خوشی` هنوز مخالف‏اند. علت این مخالفت هم چیزی نیست جز جهل و نادانی. کسانی که از استعمال لفظ خوش` یا خوشی` پرهیز می‏کنند به همه معانی این لفظ توجه ندارند و از لفظ خوش` فقط معانی خوشگذرانی و عیّاشی را درک می‏کنند، چیزی که در انگلیسی به آن «فان» می‏گویند؛ و حال آنکه این فقط یکی از دهها معنایی است که این لفظ در زبان فارسی دارد. درک این معانی هم برای کسانی که زبان مادریشان فارسی بوده یا فارسی را در کودکی در ایران آموخته‏اند و در ایران به مدرسه رفته‏اند بسیار ساده است. ارباب رادیو و تلویزیون کافی است که ببینند نزدیکان و دوستان ایشان و مردم کوچه و بازار این لفظ را چگونه به کار می‏برند تا از توهم خود بیرون آیند.

تا زمانی که مادرم در قید حیات بود، سعی می‏کردم هفته‏ای یک بار به دیدنش بروم. گاهی دو هفته می‏شد. و آن وقت بود که بایست حساب پس بدهم. وقتی وارد می‏شدم، اغلب سرش تو قرآن بود. سلام که می‏کردم، از بالای عینک نگاهی به من می‏انداخت و جواب سلامم را داده و نداده می‏پرسید: «کجائی»؟ من هم قدری از عذرهای همیشگی را برایش می‏آوردم و می‏رفتم در مقابلش زانو می‏زدم و دستش را می‏بوسیدم و او در حالی که آرام دستش را پس می‏کشید سرم را می‏بوسید و می‏گفت: «خوش باشی، مادر». این جمله برای من به شیرینی همه لالائی‏هایی بود که در کودکی از او شنیده بودم. وقتی مادرم می‏گفت «خوش باشی» منظورش این بود که امیدوارم در این دنیای وانفسا و این زندگی پرشوروشر که هر کس گرفتار انواع و اقسام مشکلات و مسائل است راحت باشی، مشکل نداشته باشی، زندگی برایت سخت نباشد، ناکام نباشی، ناخوش و مریض نشوی، کسالت نداشته باشی، سلامت و تندرست باشی، شاد و خرم و سرحال و خوش‏وقت باشی، و من هم همین معانی را از دعای او درک می‏کردم.

ولی ارباب صدا و سیمای ما که از لفظ خوش` و خوشی `خوششان نمی‏آید و نمی‏خواهند که اوقات مردم خوش باشد، نفهمیده‏اند و فکر می‏کنند که خوشی چیز بدی است. البته، چندی است که سعی می‏کنند برنامه‏هایی تفریحی در لابه‏لای سخنرانیهای کسل‏کننده و مصاحبه‏های کودکانه و بحثها و مناظره‏های بی‏حاصل بگنجانند، ولی ذات برنامه‏هایشان هنوز در ناخوشی است و مردم هم این را خوب می‏فهمند. یکی می‏گفت رادیو و تلویزیون را اگر منع نمی‏کردند می‏خواستند بیست و چهار ساعت برنامه نوحه‏خوانی و عزاداری پخش کنند. بعضی‏ها نمی‏فهمند که وقتی شور قضیه‏ای را درآورند نتیجه معکوس می‏دهد.

|  |  |
| --- | --- |
| ولیکن هوا چون به غایت رسد  | شود دوستی سر به سر دشمنی  |

و این در حقّ عزاداری و نوحه‏خوانی و افراط در آن هم صدق می‏کند. بعضی‏ها نمی‏خواهند قبول کنند که مردم ایام عید و جشن و سرور هم دارند و می‏خواهند حقیقتا در این ایام شاد باشند. یکی در روز تولد امام حسین (ع) گریه می‏کرد، گفتند: دیگر امروز چرا گریه می‏کنی؟ گفت: گریه می‏کنم به خاطر این که چرا آن حضرت در این روز به دنیا آمد تا روز عاشورا شهید شود. اگر کسانی می‏خواهند هر روز به بهانه‏ای گریه کنند و اشک بریزند، مختارند، ولی دیگر حق ندارند که شصت‏میلیون نفر را هم وادار کنند که هر روز گریه کنند.

برنامه‏ریزان تلویزیون گویا نمی‏دانند دستگاهی که اداره آن به عهده ایشان سپرده شده برای منظور دیگری ساخته شده است. عزاداری مراسمی است مذهبی که باید در جایگاه و محیط دینی و مقّدس خود برگزار شود. جای عزاداری در تکیه و حسینیه و مسجد است. کسی که می‏خواهد به عزاداری و سینه‏زنی برود از قبل خود را آماده می‏کند و وقتی به تکیه یا حسینیه می‏رود در محیطی قرار می‏گیرد که حال عزاداری به‏طور طبیعی برای او ایجاد می‏شود. ولی تلویزیون این حال را ایجاد نمی‏کند. جعبه‏ای که با فشاردادن تکمه‏ای صحنه عزاداری را نشان می‏دهد و با فشاردادن تکمه دیگر صحنه رقاصی یا مسابقه فوتبال را در آن طرف دنیا نمایش می‏دهد، چه تقدسی دارد؟

کسانی که می‏خواهند تلویزیون را با نمایشهای حزن‏انگیز تبدیل به ماتمکده کنند، بهتر است نگاهی به وضع جوانانِ بی‏انگیزه و بلاتکلیف و یأس و افسردگی آنان بیفکنند، و نگاهی به آمار غم‏انگیز بیماریهای روانی و میزان رو به افزایش خودکشیها در کشور. متأسفانه کسانی که شغل و حرفه‏شان عزاداری است، حتی اجازه نداده‏اند که مردم با تعالیم امام حسین (ع) آشنا شوند. حسین بن علی (ع) بیش از شصت سال زندگی کرد، زندگیی پربار و پر برکت. ولی این عده با زندگی او کاری ندارند. گویی که آن حضرت جز جنگ و شهادت هیچ کار دیگری نکرد و هیچ سخنی هم نگفت. امروز جوانان ما بیش از هرچیز نیاز به الگوهایی دارند برای زنده‏بودن و زندگی‏کردن، نه مردن؛ و زندگی حسین بن علی (ع) را هم می‏توان یکی از این الگوها دانست. چندی پیش در کتاب نویسنده‏ای سنّی حکایتی خواندم از آن حضرت که نیکویی خلق و انسان‏دوستی او را نشان می‏داد. «حسین بن علی (رض) روزی روزه داشته بود و بر خوان نشسته، غلامی مطبخی کاسه‏ای گرم خوردنی آورد. ناگاه پایش به زمین درآمد و کاسه بر حسین (رض) بریخت. حسین (رض) بخشم در او نگرید. غلام گفت: والکاظمین الغیظ. حسین گفت: خشم فرو خوردم. غلام گفت: والعافین عن‏النّاس. حسین گفت: عفو کردم. غلام گفت: واللّه‏ یحب المحسنین. حسین گفت: آزادت کردم.» در کتابی دیگر جمله‏ای خواندم که از کمال معرفت و حق‏شناسی آن حضرت حکایت می‏کرد. نوشته بود: «حسین (ع) چون به وضو مشغول شدی رویش زرد شدی و لرزه بر اندامش افتادی. گفتندی: این چیست؟ گفت: شما غافلید؛ این وقت ادای امانت است که آسمان و زمین از برگرفتن آن عاجزند». بعضی را وقت با خواندن این حکایتها خوش می‏شود.

نصراللّه‏ پورجوادی